



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۷) وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۸) وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۴۰) وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۴۱) وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (۴۲) وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ (۴۳) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (۴۴) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴۶) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۷) وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹)﴾

دیدگاه علامه شعرانی(ره) در ورود روز در شب و شب در روز

در جریان «سَلَخ» نهار از لیل که به مسئله «ایلاج» برمی گردد، چه در سوره مبارکه «آل عمران» و چه در سایر سور که سخن از «ایلاج اللیل فی النهار» و «ایلاج النهار فی اللیل» بود، آنجا روشن شد که دو مطلب است: یکی اینکه ما یک نقطه اعتدالی را اگر حساب کنیم باید از اعتدال خریفی و ربیعی؛ یعنی آنجا که «بامدادان که تفاوت نکند لیل و

نهار»^۱ آن را مرجع و اصل قرار دهیم، بعد ببینیم که شب وارد روز می‌شود یا روز وارد شب؛ ولی اگر ورود را از آغاز تا انجام حساب کنیم، مسئله بهار و مسئله پاییز؛ یعنی اعتدال ربیعی و اعتدال خریفی اینها بین راه هستند. این بیان لطیفی که حضرت استادمان مرحوم علامه شعرانی (رضوان الله تعالی علیه) که متخصص این بحث‌های سپهری و نجومی بودند داشتند، ایشان راه را این‌چنین تنظیم کردند که وقتی اول تابستان می‌شود؛ یعنی اول تیر این «ایلاج النهار فی اللیل» است روزها کم‌کم کوتاه می‌شود و کم‌کم شب‌ها بلند می‌شود و روزها کوتاه تا برسد به شب یلدا که طولانی‌ترین شب است که در طی این شش ماه، شب وارد روز می‌شود و روز کم‌کم کوتاه می‌شود تا کوتاه‌ترین روز و بلندترین شب. اول زمستان که شد به عکس می‌شود؛ یعنی روز کم‌کم وارد شب می‌شود و شب کوتاه می‌شود تا برسد به آخر خرداد که کوتاه‌ترین شب است و روز هم طولانی‌ترین روز. فرمایش دیگر ایشان هم این بود که همزمان بخش شمالی با بخش جنوبی به عکس است؛ یعنی این نیم‌کره شمالی که ما داریم زمستان ما تابستان آنهاست، تابستان آنها زمستان ماست. اگر «ایلاج اللیل فی النهار» است برای ما، نسبت به آنها «ایلاج النهار فی اللیل» است و اگر برای ما «ایلاج النهار فی اللیل» است برای آنها «ایلاج اللیل فی النهار» است. این چهار مطلب را ایشان در آن فرمایشاتشان در کتاب نثر طوبی داشتند و مشابه اینها در سوره مبارکه «آل عمران» و این بحث‌ها گذشت؛ ولی اگر از اعتدال، ما شروع کنیم همان اول فروردین که «لیل» و «نهار» تفاوت نمی‌کند پایان راه می‌شود همان اول تابستان و اگر اعتدال خریفی را ملاحظه کنیم پایان راه می‌شود؛ یعنی اول زمستان. به هر تقدیر براساس آن حساب که ایشان دارند تابستان و پاییز، اینها بین راه هستند؛ یعنی اول زمستان که شد شب وارد روز می‌شود کم‌کم روز بلند می‌شود و شب کوتاه تا می‌رسد به فروردین که متعادل هستند و از این‌جا عبور می‌کند تا آخر خرداد که اعتدال ربیعی، بین راه حساب می‌شود. به هر

تقدیر چه به این صورت حساب شود و چه به آن صورت، راه مشخص است و نیم کره شمالی با نیم کره جنوبی هم راه‌هایشان به عکس است. این معنای «سَلَخ» بود که گذشت.

تبیین معنای سباح‌ت در آیه ﴿كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾

در جریان ﴿كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ مستحضرید که «سَبَح»؛ یعنی شنا کردن؛ یعنی کوشش کردن، گاهی به معنی دویدن و مانند آن است. اینکه فرمود شما نماز شب را از دست ندهید ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾^۲ برهان مسئله را در همان زمینه عظمت نماز شب این چنین ذکر کرد: ﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾^۳. «سَبَح»؛ یعنی تلاش، کوشش، حرکت، تندروی که اینها کارهای روز است؛ روز سرگرم کار هستید شب را دریابید. دلیل اینکه نماز شب خیلی محترم هست این است که ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ و دلیل اینکه نماز شب نیست این است که ﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾ این «سَبَح»ی که درباره ﴿سَبْحًا طَوِيلًا﴾ آمده و «سَبَح»ی هم که درباره اسب‌ها ﴿وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا﴾^۴ آمده است همان «سَبَح» است که درباره ستاره‌های آسمان آمده که ﴿كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ که «سباح‌ت»؛ یعنی همین.

عدم تأثیر قبض و بسط در علوم فلکی بر علوم عقلی و فلسفی

شیخنا الاستاد مرحوم علامه شعرانی ایشان، چون متخصص مسئله نجوم و اینها بود جریان اینکه افلاك اول حساب ریاضی بود و بعد کم‌کم مسئله طبیعی بود، مدار رسم می‌کردند و بعد کم‌کم این مدار به صورت گره درآمد این را ایشان بیان داشتند. نکته مهم آن است که اقدمین که قائل بودند زمین حرکت می‌کند بعد قدما؛ یعنی عصر بطلمیوس به بعد که می‌گفتند زمین ساکن است و آفتاب حرکت می‌کند، الآن ما در مقطع سوم هستیم که این مقطع سوم، راه قدما را رها

۲. سوره مزمل، آیه ۶.

۳. سوره مزمل، آیه ۷.

۴. سوره نازعات، آیه ۳.

کرده و به راه اقدمین رسیده است؛ اقدمین می‌گفتند زمین حرکت می‌کرد و شمس، محور بود، قدما می‌گفتند که شمس حرکت می‌کند و زمین، محور است. از دوران اقدمین تا قدما، از دوران قدما تا متأخر و متأخر المتأخرین حرف‌های گاليله و کپرنیک و نیوتن و امثال ذلك، اینها هیچ تأثیری را به عنوان قبض و بسط در مسائل کلی علمی، فلسفی و دینی قرار نداد. این شبهه قبض و بسط که اگر يك گوشه عالم يك حرف جدیدی پیش آمد کلّ اوضاع به هم می‌خورد این برای مبادی درون حوزوی خودش است، اما وقتی که بیرون آن باشد ارتباطی با آن نباشد هیچ فرقی ندارد. می‌گفتند حرکت شش چیز لازم دارد: محرّک می‌خواهد، متحرّک می‌خواهد، مسافت می‌خواهد، زمان می‌خواهد، مبدأ می‌خواهد و منتها که این برای اقدمین بود، برای قدما هست، برای متأخرین هم هست. اگر قبض و بسط اثر دارد این است که اگر تحوّل در يك شیء پیدا شد در همان حوزه‌های درون مرزی و محدوده خودش تغییر و تحوّل پیدا می‌شود. اگر معلوم شد که فلان بیماری با فلان عضو هم ارتباط دارد، بنابراین دارویی هم که می‌دهند باید عوض کنند باید آن عضو دیگر را هم در نظر داشته باشد؛ این جا درست است و جا برای قبض و بسط است، اما می‌بینید تحوّل عظیمی در این سه مقطع پیدا شد که حرکت از آسمان به زمین آمد، سکون از زمین به آسمان رفت، این کم تحوّل نیست. فرق بین حرف اقدمین و قدما خیلی است، فرق بین حرف قدما و متأخرین خیلی است. حرفی که گاليله و نیوتن و اینها آوردند يك تغییر جزئی نیست؛ حرکت را اینها از آسمان به زمین آوردند، سکون را از زمین به آسمان بردند، اما هیچ تفاوتی در مسائل عمیق فلسفی، در مسائل عمیق فقهی، در مسائل اصولی، در مسائل عمیق تفسیری، در مسائل عمیق روایی، در مسائل عمیق عرفانی، هیچ تفاوتی پیدا نشد. اگر سخن از قبض و بسط است درباره همان حوزه‌های درون مرزی خودش است. اگر منجمی بخواهد حرکت آسمان و زمین را تنظیم کند آن بخش‌هایی که مربوط به حرکت آسمان است، اگر عوض شود این قبض و بسط در آن اثر می‌گذارد، اما الآن شما ملاحظه می‌کنید این بساط حرکت که حرکت چند قسم است، در چند مقوله است، حرکت جوهری داریم یا نداریم و حرکت شش امر می‌خواهد، این بین

اقدامین بود، بین قدما هست، بین متأخرین بود، بین متأخر المتأخرین هم هست. این جریان گاليله و امثال گاليله یا بین اقدامین و قدما تفاوت آنها تفاوت کمی نبود؛ آنها می گفتند زمین حرکت می کند و آفتاب ساکن است، قدما می گفتند آفتاب حرکت می کند و زمین ساکن است، این به اندازه آسمان و زمین و زمین و آسمان با هم تفاوت دارند، اما در مسائل کلی علمی هیچ تفاوتی پیدا نشد، این راجع به قبض و بسط بود.

معجزه بودن وجود انبیا حجت خدا بر مشرکان

درباره مشرکان ذات اقدس الهی می فرماید ما دو حجّت داریم که در حقیقت يك جامع مشترك بین اینهاست، ما دو معجزه و دو آیت داریم: يك آیت انسانی و يك آیت آفاقی. انبیا آیت ما هستند؛ یعنی خود پیغمبر معجزه است، در هر عصری که پیغمبری ظهور می کند معجزه است و دیگر احتیاجی به معجزه جدید ندارد، زیرا این طور تربیت کردن در هیچ مکتبی و از هیچ کسی ساخته نیست. کسی را انسان طوری تربیت کند که با ماورای طبیعت ارتباط تنگاتنگ داشته باشد با فرشته ها حرف بزند، فرشته ها با او حرف بزنند، حرف های خدا را بشنود؛ این در هیچ مکتبی به بار نمی آید مخصوصاً که اینها درس نخوانده هستند. هیچ حوزه ای، هیچ دانشگاهی هیچ آکادمی این قدرت را ندارد که پیغمبر و امام تربیت کند که آدم چندین سال درس بخواند متخصصین استاد او باشند تا این آقا شود پیغمبر یا شود امام اینها نیست. پس پیدایش هر نبیّی، هر ولیّی و هر امامی، خود این شخص «فی نفسه» معجزه است، البته آنچه اینها به همراه خود می آورند آیات و معجزات دیگر است. اگر کسی خبره باشد دیگر از پیغمبر معجزه نمی خواهد شما هیچ نشان ندارید که مثلاً وجود مبارك حضرت امیر (سلام الله علیه) - آن وقت که به مقام امامت نرسیده بود - به وجود مبارك پیغمبر (علیهما الصلاة و علیهما السلام) بفرماید تو که ادّعا می کنی پیامبری معجزه ات کجاست؟! همین که وجود مبارك پیغمبر ادّعا کرد وجود مبارك حضرت امیر به او ایمان آورد، اگر کسی معجزه شناس باشد که دلیل نمی خواهد. نفرمود معجزه شما چیست؟ این گفت بگو «لا اله الا الله» من پیغمبرم، گفت چشم! اگر کسی کارشناس باشد از خود پیغمبر

معجزه نمی خواهد، چون از معجزه، معجزه خواستن درست نیست؛ دیگران که کارشناس نیستند و معجزه بودن پیغمبر را درک نکردند از او معجزه می خواهند.

استهزا و اعراض از آیت های الهی علت حسرت بر بندگان مشرک

در این سوره مبارکه «یس» فرمود ما دو معجزه داریم: یکی خود انبیا هستند؛ هر وقت پیامبری آمد اینها استهزا کردند، هر وقت آن بخش دیگر را که معجزاتی است که به دست انبیا نازل کردیم یا انبیا معجزات و آیات ما را تقریر کردند اینها اعراض می کنند این ﴿يَا حَسْرَةً﴾ هست، چه در بخش انبیا و چه در بخش اعراض آنها. در جریان انبیا، آیه سی همین سوره مبارکه «یس» فرمود: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾ اینها معجزه هستند؛ منتها حالا شما نمی شناسید حرف دیگر است، اینها معجزه هستند. سه بخش دیگر در همین سوره مبارکه «یس» را به معجزات انبیا یا به معجزات خود ذات اقدس الهی که تمام کارش معجزه است اختصاص داد.

درباره معجزات در آیه ۳۳ فرمود: ﴿وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا﴾ اینها معجزه است، منتها معجزه پیغمبر نیست که به دست او ظاهر شود، اینها معجزات ماست که برهان توحید است. هیچ کس نمی تواند خاکِ مُرده را زنده کند، این يك عمل. در آیه ۳۷ فرمود: ﴿وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ﴾ کسی شب بیاورد، کسی روز بیاورد، شب و روز عدم و ملکه هستند؛ ما شب می آوریم، ما روز می آوریم، «شمس» و «قمر» را ایجاد کردیم، «شمس» و «قمر» را به حرکت در می آوریم، با نظم اینها را اداره می کنیم، اینها آیات ماست. بعد از جریان «شمس» و «قمر» فرمود کشتی سازی يك صنعت است این معجزه نیست، اما کشتی سنگین پر بار پرمسافر را ما با باد از شهری به شهری و از ساحلی به ساحلی هدایت کنیم، این کار ماست. باد را چه کسی می تواند تسخیر کند؟ در اختیار چه کسی است؟ این رسالت ما را به عهده دارد ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾^۵ اینها رسالت ما را به عهده دارند، هم برای تلقیح کردن و هم

برای جابه‌جا کردن مسافران دریایی که فُلُک ﴿مَوَاحِرَ﴾^۶ است و این آب‌ها را می‌شکافد، با بَلَم؟ آن وقت که موتور و این چیزها که نبود. فرمود ما این بادها که رسالت ما را به عهده دارند همان‌طوری که برای تلقیح گیاهان ابرها را می‌فرستیم که این گیاهان را به نکاح یکدیگر در بیاورند و بارپذیر کنند - اینها کارشان تلقیح است - همین بادها رسالت دیگری دارند که کشتی‌ها را جابه‌جا کنند. اگر اینها ﴿مَوَاحِرَ﴾ هستند و آب را می‌شکافند، با کدام قدرت می‌شکافند؟ با همین قدرت باد می‌شکافند که ما فرستادیم، اینها رسالت ما را به عهده دارند. پس خود کشتی که یَک صنعت است این را نفرمود آیه است، بر خلاف جریان احیای زمین که فرمود: ﴿وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا﴾ بر خلاف آوردن «لیل» و «نهار» و «شمس» و «قمر» که در آن‌جا کار، کار خداست و معجزه است و آیت الهی است، فرمود: ﴿وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ﴾. اما در بخش سوم که مربوط به کشتی است نفرمود کشتی آیت ماست، این صنعت است که البته ما یاد دادیم؛ لکن کشتی «مشحون» سنگینِ پربار و مسافر را ما به وسیله باد جابه‌جا می‌کنیم ﴿وَآيَةٌ لَهُمُ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ﴾؛ این کشتی، مشحون، سنگین، پربار و مسافر نه تنها خودشان هستند بچه‌های خودشان هم هستند که مورد علاقه اینها هستند، ما اینها را جابه‌جا می‌کنیم. اصل کشتی صنعت است، اما کشتی پربار و مسافر را در اثر رهبری و هدایت باد ما از شهری به شهری و از ساحلی به ساحلی می‌بریم این کار ماست. ﴿وَآيَةٌ لَهُمُ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمُ﴾؛ یعنی «حملناهم و ذریّتهم»، چون ذریّه که باشد اینها دلباخته فرزندان و عواطفشان هستند و نزد بچه‌هایشان هستند ﴿فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ﴾ و نه تنها این، این اسب‌ها را ما آفریدیم که اینها اگر کمی برمند کسی نمی‌تواند اینها را مهار کند؛ ما اینها را برای شما نرم و ذلول کردیم. گاهی می‌بینید این شترها بخواهند جموحی و چموشی کنند کسی نمی‌تواند اینها را رام کند، فرمود: ﴿وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ﴾ ما اینها را رام کردیم؛ همچنین این اسب‌ها، این شترها، این گاوها، اگر شاخ تیز آن گاو در اختیار گاوآفرین نباشد که حیاتی برای شما باقی نمی‌گذارد،

ما این را برای شما نرم و مسخر شما کردیم؛ يك كودك پنج شش ساله زمام يك رمه شتر را می‌کشد می‌برد، فرمود ما برای شما نرم کردیم. ﴿وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ﴾ اگر سوار کشتی شدید پربار هم است بچه‌هایتان هم همراه شما هستند، اگر کمی باد بخواهد این را به حرکت دریاورد که شما را مضطرب کند و شما فریاد بزنید کسی به داد شما برسد «صَریخ» ندارید؛ اگر این واژگون شد و دارید غرق می‌شوید «مُنْقَذ» ندارید؛ نه دادرس دارید که عذاب را دفع کند، نه «مُنْقَذ» دارید که عذاب آمده را رفع کند، اینها همه کارهای ماست. ﴿فَلَا صَریخَ لَهُمْ﴾ که عذاب را دفع کند، ﴿وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ﴾ که عذاب آمده را رفع کند؛ ما برای دو هدف و دو کار نجاتتان می‌دهیم، اگر آینده برخی‌ها این باشد که مؤمن شوند ما به اینها رحمت می‌کنیم ﴿إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا﴾، اگر نه، آینده کسی هم مثل گذشته او با کفر و ضلالت شود این ﴿مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ﴾، ما تا مدتی اینها را نگه می‌داریم و بعد هم به ﴿عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۷ گرفتار می‌شوند؛ اگر حُسن عاقبت داشته باشند این «صَریخ» بودن ما و این «مُنْقَذ» بودن ما رحمت است و اگر بدعاقبت باشند این «صَریخ» بودن ما و این «مُنْقَذ» بودن ما يك تَمَتُّع و بهره‌برداری محدود است تا زمان مرگ، این کارها را ما می‌کنیم.

پس هر وقت آیت باشد اینها اعراض می‌کنند، هر وقت نبی باشد اینها استهزا می‌کنند. جریان این سه آیه را که ما شمرديم، هنوز عکس‌العمل اینها را نفرمود. در جریان اعزام پیامبر؛ یعنی نبوت عام در همان آیه سی که فرمود: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾.

ایمان و عمل صالح دو هدف اصلی در یادآوری آیت‌های الهی
اما این بخش‌های گوناگون که فرمود: ﴿وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ﴾، ﴿وَآيَةٌ لَهُمُ الْيَلُّ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ﴾، ﴿وَآيَةٌ لَهُمُ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ هنوز جواب این سه آیه نیامده که این علامت‌ها و معجزات الهی که به اینها ارائه کردیم اینها چه کار کردند و چه عکس‌العملی نشان دادند، آن را هنوز ذکر نکرده؛ ولی ذکر می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا

بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿﴾ ما این آیات را آوردیم برای اینکه اینها را معتقد کنیم، يك؛ علم صائب و عمل صالح پیدا کنند، ما که نخواستیم معجزات اینها را بی هدف به اینها نشان دهیم. ما گفتیم گذشته تان را ترمیم کنید، آینده تان را ترمیم کنید، دست از شرك و طغیان بردارید، آینده ای در پیش دارید، این نظام، نظام حق است و انسان با مُردن نمی پوسد، بلکه از پوست به در می آید، عقاید و اخلاق و رفتار و گفتار او با او هست و از او جدا نیست، اگر این حرف ها را بگوییم که ﴿اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ﴾ اینکه فعلاً دارید شرك است این را رها کنید و آنچه بعداً دارید از آن پرهیزید، برای اینکه روز حسابرسی هست ﴿لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ این جا هیچ جوابی ندارند که بدهند. نسبت به آن آیات چگونه؟ این جا جمع بندی می کنند.

تبیین گستره اعراض مشرکان از آیت های الهی در امور اجتماعی و اقتصادی

درباره نبوت عام در آیه سی فرمود: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾، اما این جا می فرماید: ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ﴾؛ این «آیه» فاعل «تأتی» است، نه اینکه توی پیغمبر می آوری؛ این مؤنث است و فاعل آن «تأتی» است که حالا با «مِنْ» مجرور شده است ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ﴾ آیه که حالا این جا به صورت ﴿مِنْ آيَةٍ﴾ آمد، برای تعمیم. هیچ آیه ای نمی آید ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ﴾ نه اینکه تو نمی آوری، هیچ آیه ای نمی آید؛ ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾، پس در مقام اول ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾، در مقام ثانی ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾. بعد می فرماید ما برای اینها برهان اقامه می کنیم؛ در مسائل توحید که دستشان خالی است، در مسائل ارتباط خلقی بالآخره شما در برابر خدا وظیفه ای دارید که توحید داشته باشید، موحد باشید و عبادت کنید، وظیفه ای هم دارید که ذات اقدس الهی شما را موظف کرده است درباره مردم که اگر چیزی مقدور ما بود باید با دیگران در آن نعمت الهی شرکت کنیم ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾ آن دستور را که اصلاً براساس اعراض جواب ندادند، ﴿إِذَا قِيلَ

لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ ﴿٨﴾ را اصلاً جواب ندادند، سرش این است که از هر آیه اعراض می‌کنند. دستور اعتقادی و اخلاقی بدهیم اصلاً گوش نمی‌دهند، دستور هماهنگی و امداد و کمک کردن به هم‌نوع بدهیم ﴿وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾؛ اولاً چیزی که دارید خدا به شما داد برای خود شما نیست، در بخش‌های دیگر هم آمده که ﴿وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾؛^۸ این «مال الله» است، درست است اصل مالکیت حق است و درست است که ﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ﴾؛^۹ اما این در مقیاس انسان‌ها با هم است که هر کسی کسب کرد حق شرعی اوست و ملک طلق اوست، اما این چنین نیست که انسان در برابر «الله» مالک باشد بگوید من مالک هستم و حرف شما را گوش نمی‌دهم. در برابر خدا فرمود: ﴿وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ یا ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾، در برابر خدا کسی مالک نیست این اصول مالکیت را قرآن در برابر انسان‌ها نسبت به هم امضا کرده است یا قرار داد. فرمود: ﴿وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾ این روزی‌ای است که خدا به شما داده و این مال، «مال الله» است، نسبت به دیگران باید کمک کنید. ﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ کفار به مؤمنین می‌گویند يك عده استحقاق ندارند و ما نژاد برتری هستیم، آنها باید فقر و فلاکت را تحمل کنند. اگر خوب بودند و آنها باید روزی می‌داشتند خدا به آنها می‌داد ﴿أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ﴾ ما به کسی کمک می‌کنیم که اگر خدا مصلحت می‌دانست به اینها کمک می‌کرد. ﴿أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛ شما حرف‌های غیر خردمندانه و غیر اقتصادی می‌زنید، اینها باید فقیر باشند. اگر اینها مصلحت بود که چیزی داشته باشند، خدا به اینها می‌داد. این توهّم که خلط بین اراده تشریعی و اراده تکوینی است هم در مسائل اعتقادی هست، هم در مسائل عبادی هست، هم در مسائل اقتصادی هست که کمک به خلق خداست. چه در سوره مبارکه «انعام» و چه در سوره «نحل»، در هر دو این آیات مبسوطاً گذشت؛ وقتی انبیا می‌گفتند که شرك باطل است و چرا بت‌ها را می‌پرستید آنها می‌گفتند که خدا هست و خدا را قبول

۸. سوره نور، آیه ۳۳.

۹. سوره نساء، آیه ۳۲.

داریم، خدا «رَبُّ الْأَرْبَابِ» است و مدیر کل است او را قبول داریم، «رَبُّ الْعَالَمِينَ» است او را قبول داریم، اما آسمان را، زمین را، انسان را، حیوان را ارباب جزئیۀ اداره می‌کنند که ﴿أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ﴾^{۱۰} ناظر به همین است. بین ما و «رَبُّ الْأَرْبَابِ» رابطه‌ای نیست و این ارباب متفرقه که اصنام و اوثنان، امثال آنها هستند، به اصطلاح تندیس آنها هستند ما آنها را عبادت می‌کنیم تا ما را به الله نزدیک کنند.

تقسیم مشرکان به دو گروه مقلد و محقق خیالی

بعد دو گروه بودند: يك گروه که اکثری آنها بودند اینها برابر با تقلید، شرکشان را ادامه می‌دادند، قبول و نکول اینها دائر مدار تصدیق و تکذیب نیاکانشان بود، اگر چیزی را آنها گفته بودند این متأخرین می‌پذیرفتند و اگر چیزی را آنها نگفته بودند اینها نمی‌پذیرفتند، این حرف اکثری مشرکان بود که می‌گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ﴾^{۱۱} و ﴿مُقْتَدُونَ﴾^{۱۲} اگر به اینها می‌گفتند که این کار را بکنید می‌گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^{۱۳} چون آنها نکردند ﴿مَا سَمِعْنَا﴾ ما هم نمی‌کنیم. این شرك و بت پرستی را چون آنها انجام دادند ما هم انجام می‌دهیم. اثبات و نفی اینها، تکذیب و تصدیق اینها، قبول و نکول اینها دائر مدار نفی و اثبات نیاکانشان بود، اگر چیزی را آنها انجام می‌دادند می‌گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾ و اگر چیزی را آنها انجام نمی‌دادند می‌گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ که این برای مقلدانشان بود. اما آنها که به خیال خود پژوهش‌گر و محقق بودند در اثر خلط بین اراده تشریعی و تکوینی يك قیاس استثنایی تشکیل می‌دادند و می‌گفتند: ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا﴾^{۱۴} می‌گفتند خدا هست، عالم مطلق هست، قادر مطلق هست، از بت پرستی ما هم خبر دارد، اگر بت پرستی ما بد بود

۱۰. سوره یوسف، آیه ۳۹.

۱۱. سوره زخرف، آیه ۲۲.

۱۲. سوره زخرف، آیه ۲۳.

۱۳. سوره مومنون، آیه ۲۴.

۱۴. سوره انعام، آیه ۱۴۸.

جلوی آن را می گرفت، چون جلوی آن را نگرفته معلوم می شود بت پرستی حق است، ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا﴾.

خلط بین تکوین و تشریع علت ناتمامی تحقیق مشرکان

انبیا آمدند فرمودند چرا بین اراده تشریعی و تکوینی خلط می کنید؟ ذات اقدس الهی قادر مطلق است بله، اما ما را مختار خلق کرد امتحان کند ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾.^{۱۵} پس هر تبه کاری بگوید خدا که می تواند جلوی مرا بگیرد، چون جلوی مرا نگرفته پس معلوم می شود راضی است؟ پس معلوم می شود این اباحه گری است، با قبول این که سنگ روی سنگ بند نمی شود. هر تبه کار و معصیت کاری می تواند برابر این مغالطه استدلال کند و بگوید این کار را، این قتل را، فلان کار را خدا می داند و می تواند جلوی مرا بگیرد و چون جلوی مرا نگرفته، پس معلوم می شود عمل من حق است. انبیا آمدند گفتند این معاصی ﴿كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾.^{۱۶} خدا از اینها بدش می آید، ناراضی است و عذاب می کند؛ منتها شما را مختار قرار داده تا ببیند ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾. این درباره اعتقادشان بود.

درباره کمک رسانی به جامعه هم همین مغالطه را دارند و می گویند: ﴿أَتُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ﴾ اگر خدا می خواست اینها را اطعام می کرد. اگر خدا تکویناً می خواست، بله اطعام می کرد؛ خیلی از موارد است که گاهی آبی شما فقیر بود شما غنی هستید، شما غنی هستید فرزندان فقیر هستند، این تحوّل است که در مال هست؛ اما ذات اقدس الهی تشریعاً بر شما واجب کرده، بر مال دار واجب کرده که بخشی از وجوه به نام زکات است، بخشی به نام خمس است، بخشی به نام کفّارات است، بخشی به نام نذورات است که از این راه، فقر برطرف شود؛ یعنی در نظام اسلامی فقر طبیعی هست؛ ولی فقر اقتصادی ممنوع است. در فقر طبیعی ما خردسالانی داریم که اینها نیازمند هستند، کهن سالانی

۱۵. سوره هود، آیه ۷.

۱۶. سوره اسراء، آیه ۳۸.

داریم نیازمند هستند، بیماران و فرسوده‌ها و فوت‌ها و از کار افتاده‌ها داریم که اینها نیازمند هستند، جلوی اینها را که نمی‌شود در نظام عالم گرفت که ما فقیر طبیعی نداشته باشیم؛ یعنی مریض نداشته باشیم، پیرزن نداشته باشیم، پیرمرد نداشته باشیم، خردسال نداشته باشیم اینکه شدنی نیست، عالم اینها را دارد. اما فقر اقتصادی ممنوع است؛ یعنی هیچ کسی نباید گرسنه باشد. شما در بیانات نورانی حضرت امیر می‌بینید که حضرت فرمود من به فقیر کمک می‌کنم، کمک به فقیر يك امر عاطفی است، بلکه فرمود: «لَوْ تَمَثَّلَ لِي الْفَقْرُ رَجُلًا لَقَتَلْتُهُ»^{۱۷} من اگر فقر را بینم گردنش را می‌زنم، من با فقر مخالفم، کمک به فقیر که از هر کسی برمی‌آید. غرض آن است که اینها بین اراده تشریع و اراده تکوین خلط کردند و گفتند: «لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ» اگر خدای سبحان می‌خواست اینها را غذا می‌داد، خدای سبحان اگر تکویناً می‌خواست بله، اما تشریعاً از شما خواست؛ گفت: «أَطْعِمُوا»^{۱۸} «وَارْزُقُوهُمْ»^{۱۹} همه اینها دستورات الهی است؛ این خلط بین تکوین و تشریع است که دامن‌گیر اینها شده است. فرمود اینها اگر این مسائل را می‌بینند می‌گویند: «لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ» در مسئله جهاد هم همین‌طور است، برخی‌ها می‌گفتند که خدا قدرت دارد جلوی کفار را بگیرد که فرمود بله، «لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ»^{۲۰} «انتصر»؛ یعنی «انتقم» و «انتصار»؛ یعنی «انتقام»، فرمود اگر خدا تکویناً می‌خواست جلوی اینها را می‌گرفت، اما «لَيَبْلُوَنَّكُمْ بِبَعْضٍ»^{۲۱} در همان سوره ۴۷ فرمود خدا می‌خواهد با جهاد شما را بیازماید، مگر انسان نباید کامل شود؟ تکامل او به همین جهاد اصغر و اوسط و اکبر است و گرنه خدا اگر بخواهد که جلوی کفر کفار را می‌گیرد؛ یقیناً به آن معنا که رسید می‌گیرد، فرمود چه شما باشید و چه نباشید ما دینمان را زنده نگه می‌داریم؛ ولی وظیفه‌ای متدینان دارند؛ هم در بحث سیاست و جهاد فرمود: «لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ» و هم در بخش‌های دیگر. مغالطه‌ای که دامن‌گیر اینها شد مغالطه‌ای است بین اراده تکوین و اراده تشریع، فرمود: «لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ

۱۷. روائع نهج البلاغة (جرج جرداق)، ص ۲۳۳.

۱۸. سوره حج، آیه ۲۸.

۱۹. سوره نساء، آیه ۵.

۲۰. سوره محمد، آیه ۴.

أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۸﴾ در حالی که ذات اقدس الهی این را بارها فرمود که اراده تشریع يك حساب دارد و اراده تکوین يك حساب دیگر دارد.

اخبار قرآن به دیدن نتیجه اعمال در قیامت و سؤال مشرکان از زمان آن

بعد فرمود بالأخره شما که نابود نمی شوید و انسان هرگز چیزی را از دست نمی دهد، هر چه انجام داد و اندیشید با او هست که دفعه‌ای اینها ظهور می کند ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾. ۲۱ حالا جریان معاد را مطرح می کند، چون این سوره مبارکه درباره اصول دین است، راجع به معاد به اینها می گوید هراسناك باشید ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ﴾؛ این وعده ای که شما می دهید، این وعد هم در نوید و وعده است هم در ایعاد و وعید، اینکه می فرمایید قیامت قیامت هست و محکمه ای هست و حسابی هست، این چه وقت است؟ اینها خیال کردند که جریان معاد در يك تاریخ هجری شمسی یا هجری قمری یا میلادی در همین دنیا روی زمین اتفاق می افتد.

تعجب و انکار مشرکان از حیات پس از مرگ

وقتی از معاد باخبر می شدند که حیات بعد از مرگی هست انکار اینها بیشتر می شد، تعجب می کردند و می گفتند: ﴿إِذَا مُرُفُتُمْ كُلٌّ مُمَزَّقٍ﴾ ۲۲ ما يك خبر تازه ای شنیدیم، می گویند انسانی که پودر و خاك شده دوباره زنده می شود؛ اینها خیال می کردند که انسان دوباره به دنیا برمی گردد. قرآن فرمود: ﴿أَنْتُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾. ۲۳ برای اینکه دنیایی نمی ماند، بساط زمین و آسمان برچیده می شود. وقتی دنیایی نیست اینها کجا برگردند؟ اینها مهاجرت می کنند «الی لقاء الله» یا به عالم دیگری می روند؛ یعنی كل این صحنه تبدیل می شود به صحنه ای دیگر.

۲۱. سوره زلزال، آیات ۷ و ۸.

۲۲. سوره سباء، آیه ۷.

۲۳. سوره انبیاء، آیه ۹۵.

این را هم قبلاً ملاحظه فرمودید که مرگ - چه مرگ فردی و چه مرگ جمعی - به معنای تخلّل عدم، بین متحرّک و هدف نیست؛ یعنی انسانی که متحرّک است قبل از اینکه به مقصد برسد در گودال عدم فرو برود و نابود بشود بعد از دیار هستی سر در بیاورد خدا او را دوباره ایجاد کند این طور نیست. هرگز انسان از بین نمی رود انسان وارد برزخ می شود و از برزخ هم وارد معاد می شود، حالا این بدنی که در دنیا هست این در برزخ نیست؛ ولی در معاد با انسان هست؛ این مسئله بدن چیز مهمی نیست در برزخ که انسان با بدن برزخی است و در معاد هم ذات اقدس الهی ﴿يُخَيِّهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^۱؛ انسان بخواهد نابود و معدوم شود به آن معنا نیست که مرگ به معنای تخلّل عدم بین متحرّک و مقصد باشد نیست. فرمود: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾، دیگر نفرمود «قل فی جوابهم» یا «قل کذا» فرمود: ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً﴾؛ با يك صيحة و با يك تشر اوضاع عالم عوض می شود؛ دفعته می بینید کل آسمان و زمین عوض شده، کل مرده ها زنده شدند ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴾^۲.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

۱. سوره یس، آیه ۷۹.

۲. سوره واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.